

بررسی مناسبات آل مظفر با اتابکان لر بزرگ

دکتر سیدابوالقاسم فروزانی، دانشیار دانشگاه شیراز
مژگان کرانی، کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز

چکیده

سده هشتم هجری، یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخی ایران به شمار می‌آید؛ بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان آخرین ایلخان مغول و فروپاشی دولت ایلخانان در سال ۷۳۶ هـ. ق در هر گوشه از سرزمین ایران حکومت مستقلی تشکیل گردید. از این رو، شناختن این سلسله‌های کوچک محلی و روابط میان آنان می‌تواند به درک بیشتر و بهتر از این دوران پرآشوب و سراسر حادثه کمک نماید. این مقاله بر آن است که به بررسی مناسبات سلسله آل مظفر، به عنوان یکی از مهمترین حکومت‌های محلی صاحب نام قرن هشتم هجری با حکومت اتابکان لر بزرگ که یکی از ملوک همجوار آنان می‌باشد، بپردازد. آل مظفر بیش از نیم قرن قلمرو نسبتاً پهناوری را در اختیار داشتند که شامل یزد، کرمان، فارس، اصفهان و مدتی نیز آذربایجان بود. چون اغلب سلاطین آل مظفر با حکام محلی سروکار پیدا کرده و با آنان روابطی داشته‌اند، از همین رو لازم شد تا بسیاری مسائل مربوط به روابط این سلسله با اتابکان لر بزرگ که هنوز در پرده ابهام است، مورد توجه قرار گیرد. از آنجایی که هر کدام از حکومت‌های محلی قصد توسعه قلمرو خویش را داشتند، از این رو همه آنها یکدیگر را به چشم رقیب می‌نگریستند، در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۸

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۴

E-mail: foroozani-s-a@yahoo.com

تضعیف هم گام برمی داشتند و از تجاوز به قلمرو یکدیگر ابایی نداشتند. در مورد حکومت های محلی آل مظفر و اتابکان لر بزرگ باید گفت که مشکلات داخلی و دوران کوتاه فرمانروایی حکومت های یاد شده، فرصت گسترش روابط دوستانه و حسن همجواری را از آنان گرفت. واژگان کلیدی: آل مظفر، مناسبات سیاسی، اتابکان لر بزرگ، سلطان ابوسعید ایلخان، ملوک همجواری.

مقدمه

در فاصله مرگ ابوسعید، آخرین ایلخان مغول (۷۳۶ هـ. ق)، تا استیلای قطعی تیمور بر ایران (۷۹۵ هـ. ق)، بخش های وسیعی از ایران میان بازماندگان مغول، سرداران، امیران و مدعیان جدید تقسیم شد. از این جمله اند: سلاطین آل کرت در هرات و خراسان شرقی، سربداران در قسمت سبزوار و خراسان غربی، آل جلایر یا ایلکانیان در آذربایجان و عراق عرب، چوپانیان در آذربایجان، اران و قسمتی از عراق عجم، آل اینچو در فارس و اصفهان، اتابکان لر بزرگ در ناحیه کهگیلویه، ملوک شبانکاره در جنوب غرب کرمان و شرق فارس (ستوده، ۱۳۸۵/ج ۱: ۴).

از جمله سلسله هایی که پس از فروپاشی ایلخانان (۷۳۶ هـ. ق) در ایران تأسیس یافت، آل مظفر است که از حکومت های محلی صاحب نام قرن هشتم هجری می باشند. شهرت این خاندان به دو دلیل است: نخست آنکه بیش از نیم قرن، قلمرو نسبتاً پهناوری را در اختیار داشتند که شامل یزد، کرمان، فارس، اصفهان و مدتی نیز آذربایجان بود. دیگر اینکه شاعر بلندآوازه ای ایران خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در عهد ایشان می زیست. وی معاصر و ممدوح تمامی اعضای خاندان آل مظفر بوده است (کتبی، ۱۳۳۵: ۱).

سر سلسله دودمان آل مظفر، امیر مبارزالدین محمد مورد توجه سلطان ابوسعید ایلخان قرار گرفت و منصب فرمانروایی یزد را دریافت نمود. امیر مبارزالدین محمد توانست بعد از یک دهه زد و خورد با مدعیان، عاقبت بر کرمان، فارس، اصفهان و نواحی وابسته به آن ولایات مسلط

شود و شیراز را مرکز حکومت خود قرار دهد (مستوفی بافقی، ۱۴۳۲/ج ۱: ۱۰۰).

امیر مبارزالدین محمد ضمن گسترش قلمرو، مناسبات گسترده‌ای - گاه خصمانه و گاه دوستانه - با ملوک محلی مجاور حکومت خویش برقرار کرد که این روابط با همسایگان در زمان جانشینانش نیز ادامه یافت. بعد از مرگ امیر مبارزالدین، جنگ‌های خونین خانوادگی میان شاه شجاع، شاه محمود، شاه یحیی، شاه منصور و سلطان احمد، فرزندان و فرزندزادگان او در گرفت. این جنگ‌های ممتد تا پایان عمر سلسله آل مظفر ادامه داشت و سرانجام دوران حکومت این سلسله با قتل عام هفتاد تن از آنان به دستور امیر تیمور در سال ۷۹۵ هـ. ق پایان پذیرفت (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶/ج ۳: ۹۹۸).

از آنجایی که مقطع زمانی میان مرگ ابوسعید ایلخان (۷۳۶ هـ. ق) تا یورش‌های بی‌امان تیمور (۷۹۵ هـ. ق) به ایران، یکی از پر آشوب‌ترین دوران‌های تاریخی این سرزمین به حساب می‌آید؛ جنگ و نزاع دائمی میان حکومت‌های محلی مختلف از ویژگی‌های این دوران است. نظر به این که اغلب سلاطین آل مظفر نیز با دیگر حکام محلی سروکار پیدا کرده و با آنان روابطی داشته‌اند، در این مقاله به عنوان نمونه به بررسی روابط آل مظفر با اتابکان لر بزرگ پرداخته شده است.

هدف از این پژوهش از یک سو روشن کردن بخشی از تاریخ ایران در سده هشتم هجری و پرداختن به حکومت‌های محلی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و از سوی دیگر بررسی دقیق و موشکافانه روابط میان دو حکومت محلی آل مظفر و اتابکان لر بزرگ، فراز و فرود این روابط، تبیین ضرورت‌ها و نتایج حاصل از این مناسبات می‌باشد.

پیرامون پیشینه موضوع این مقاله، می‌توان به تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاور در قرن هشتم هجری تألیف قاسم غنی، تاریخ آل مظفر تألیف حسینقلی ستوده، تاریخ شیراز در روزگار حافظ اثر جان لیمیرت، شیراز مهد شعر و عرفان تألیف ا.ج. آربری اشاره نمود که تا حدودی به موضوع مورد بحث پرداخته‌اند. با این وجود، از آنجایی که حکومت آل مظفر

مناسبات گسترده‌ای با همسایگان خود داشته و اغلب سلاطین آل مظفر با حکام محلی سروکار پیدا کرده و با آنان روابطی داشته‌اند، بررسی پایه‌ای و اساسی روابط میان این حکومت با سایر حکومت‌های محلی مجاور (در این مقاله اتابکان لر بزرگ) بسیار ضروری می‌نماید. چون اغلب منابع مربوط به این خاندان اختصاصی به این مسئله نپرداخته‌اند، در مقاله حاضر تلاش شده تا به صورت خاص به تحلیل و بررسی روابط آل مظفر و اتابکان لر بزرگ پرداخته شود.

در پژوهش حاضر، روش تحقیق روش کتابخانه‌ای است که سعی گردیده با استفاده از منابع اصلی و مآخذ جدید، حاصل تبعات و بررسی‌ها به صورت علمی و به شیوه‌ای روشن و رسا به رشته تحریر درآید. در واقع، این مقاله به دنبال پاسخ‌گویی به پرسش‌های بسیاری است که برای نمونه به دو مورد اصلی اشاره می‌شود: الف) مناسبات آل مظفر با حکومت محلی مجاور خود یعنی اتابکان لر بزرگ بر اساس چه ضرورت‌هایی شکل گرفت؟ ب) روند تحولات روابط میان آل مظفر و اتابکان لر بزرگ به چه صورت بوده است؟

فرضیه‌های مطرح شده در این مقاله بدین صورت است: سیاست گسترش متصرفات آل مظفر از بدو تأسیس آن سلسله تا پایان حکومت شاه شجاع پیوسته مدنظر سران آن حکومت بود و امرای سلسله جلایری را به اتخاذ سیاست‌های پیشگیرانه به ویژه در زمینه‌های نظامی و ادار می‌ساخت و حتی حملاتی را به قلمرو مظفریان ترتیب دادند. و همچنین مناسبات آل مظفر با اتابکان لر بزرگ روندی بسیار متغیر داشت و بنابر مقتضیات و اوضاع زمانه، گاهی خصمانه و گاه دوستانه بوده است.

بطور کلی، مباحث این مقاله در سه بخش اصلی مطرح شده است. بخش نخست به بررسی خاندان آل مظفر و بخش دوم به بررسی اتابکان لر بزرگ می‌پردازد. بخش سوم که مهم‌ترین قسمت این پژوهش است، دربرگیرنده موضوع اصلی تحقیق یعنی چگونگی روابط میان این دو حکومت محلی و فراز و نشیب‌های آن است.

تاریخ سیاسی آل مظفر

نخستین فرد از دودمان آل مظفر که در کتاب‌های تاریخی نامی از او برده شده، غیاث‌الدین حاجی خراسانی^۱ از مردم خواف خراسان بود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۷). محل سکونت غیاث‌الدین حاجی را برخی از مورخین قریه سجاوند خواف ذکر کرده‌اند (میرخواند، ۱۳۳۹/ج ۴: ۴۴۷) و برخی قریه نشستگان (سمرقندی، ۱۳۷۲/ج ۱: ۱۸۷). اجداد امیرحاجی ظاهراً ضمن لشکرکشی مسلمین به خراسان، از سرزمین عربستان آمده و در خواف ساکن شدند. غیاث‌الدین حاجی هنگام حمله مغول به خراسان (سال ۶۱۸ هـ.ق)، با سه پسر خود یعنی ابوبکر، محمد^۲ و منصور به یزد مهاجرت کرده و پس از مدتی به میبد^۳ رفت و در آنجا اقامت اختیار نمود (کتبی، ۱۳۳۵: ۳). این گونه بود که پسران و اخلاف غیاث‌الدین حاجی در خدمت اتابکان یزد درآمدند. آنان از کدخدایی حکومت میبد شروع کرده و با لیاقتی که نسل اندر نسل از خود بروز دادند، توانستند آوازه شایستگی‌های خویش را تا مقر حکومت ایلخانان در تبریز و سلطانیه برسانند.

بنیانگذار سلسله آل مظفر، امیر مبارزالدین محمد بود که پس از مرگ پدرش شرف‌الدین مظفر مورد توجه سلطان ابوسعید ایلخان قرار گرفت و منصب پدر را به انضمام فرمانروایی یزد دریافت نمود (کتبی، ۱۳۳۵: ۳). پس از فروپاشی حکومت ایلخانان مغول در سال ۷۳۶ هـ.ق، امیرمبارزالدین محمد با دویست نفر از ملازمان خود به یزد آمد. او خزانه را گشود، یک هزار سپاهی فراهم کرد و به آنان انعام بخشید و لوای سلطنت برافراشت (مستوفی بافقی، ۱۳۴۲/ج ۱: ۹۸). بنابراین سال ۷۳۶ هـ.ق را باید آغاز استقلال امیرمبارزالدین محمد در یزد دانست.

پس از مرگ سلطان ابوسعید، فارس میان آل چوپان و آل اینجو دست به دست می‌شد تا اینکه در سال ۷۴۰ هـ.ق امیرپیرحسین چوپانی به اتفاق امیرمبارزالدین حاکم یزد، شیراز را از تصرف آل اینجو خارج کرده و بنا به توافق قبلی و در ازای خدمات امیر مبارزالدین، کرمان را بدو سپرده شد (وزیری کرمانی، ۱۳۴۰: ۱۷۸). علاوه بر این، امیر محمد در سال ۷۴۴ هـ.ق قلعه بم

را نیز به تصرف خویش درآورد (نایب فریومدی، ۱۳۶۳: ۳۴۲).

پس از آنکه امیر مبارزالدین در سال ۷۴۲ هـ. ق کرمان را مسخر ساخت، میان او و امیر شیخ ابواسحاق اینجو که در فارس به سلطنت نشسته بود، بارها نبردهایی واقع شد. امیر شیخ چندین بار به نواحی تحت تصرف آل مظفر حمله کرد و هر بار نیز شکست خورد. امیر مبارزالدین نیز در سال ۷۵۴ هـ. ق تدارک جنگ دید و به سوی شیراز حرکت کرد. با فرار شیخ ابواسحاق اینجو شیراز به تصرف امیر مبارزالدین محمد درآمد. سرانجام شیخ ابواسحاق در اصفهان به دست شاه سلطان، خواهرزاده امیر مبارزالدین محمد گرفتار شد. او را به شیراز بردند و در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سال ۷۵۸ هـ. ق در میدان سعادت شیراز کشتند و امیر مبارزالدین در ملک فارس بی رقیب شد (حسینی فسایی، ۱۳۶۷/ ج ۱: ۳۰۴-۳۰۳).

از جمله اقدامات مهم دیگر امیر مبارزالدین محمد، انقراض ملوک شبانکاره در سال ۷۵۶ هـ. ق^۴ با همراهی فرزندش قطب الدین محمود و نیز تسخیر اصفهان در سال ۷۵۸ هـ. ق است (کتبی، ۱۳۳۵: ۴۷). بدین ترتیب، امیر مبارزالدین محمد پس از تصرف یزد و کرمان و فارس و عراق عجم عازم تسخیر آذربایجان شد. وی پس از بازگشت از سفر جنگی پیروزمندانه آذربایجان، در اصفهان توسط نزدیکانش دستگیر و کور شد (همان: ۶۰-۵۹).

امیر مبارزالدین محمد قبل از توبه معروفش، نسبت به شرابخواری و انواع مناهای، میل و رغبت زیادی داشت و بعد از توبه کردنش در چهل سالگی، آنقدر عابد و زاهد شد که همه را به ستوه آورد. مولانا معین الدین معلم یزدی در خصوص این جنبه از اعمال امیر مبارزالدین این چنین می نویسد: «های و هوای مستانه به تکبیر خداپرستانه مبدل شد و گلبانگ میخواران به دعای دین داران عوض یافت.... هر که دست در محرمات می زد یا پای در حد منکرات می نهاد بی حد ادب می یافت.» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۰۶). خواجه حافظ نیز از امیر مبارزالدین - بنا بر آنچه از اشعار او به کنایه و اشاره برمی آید- کراهت بسیار داشته و بارها از اقدامات او آزرده خاطر شده است. امیر مبارزالدین را قاتل دوست و ولینعمت خود (شاه شیخ ابواسحاق) و مفسد اخلاق جامعه و رواج دهنده بازار ریا و خرافات می شمرده است. از جمله در غزلی که در حدود

سال ۷۵۸ هـ. ق. یا ۷۵۹ هـ. ق. - یعنی اندکی بعد از قتل شاه شیخ ابواسحاق - سروده شده، از تحولات گوناگون، خونریزی‌ها و فتنه و فسادهایی که حافظ خود شاهد و ناظر بوده، به تلخی شکایت می‌کند:

اگرچه باده فرح بخش و باد گل‌بیزست به بانگ چنگ‌مخور می که محتسب تیز است
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۱۶)

پس از واقعه نایبنا شدن امیر مبارزالدین و حبس او در قلعه سفید، پسر ارشدش جلال‌الدین ابوالفوارس شاه شجاع که مادرش خان قتلغ مخدومشاه، دختر قطب‌الدین شاه جهان از سلسله قراختاییان کرمان بود، در سال ۷۶۰ هـ. ق. به سلطنت رسید (غنی، ۱۳۵۰: ۱۹۲). هنگامی که شاه شجاع بر تخت حکومت مستقر شد، برادران را به حکومت اطراف فرستاد. حکومت عراق عجم و ابرقوه^۵ را به برادر خود شاه محمود و کرمان را به برادر دیگرش سلطان احمد واگذار نموده، اما برادرزاده‌اش شاه یحیی را در قلعه قهندز^۶ محبوس نمود (میرخواند، ۱۳۳۹/ع: ۵۱۰).

سلطنت شاه شجاع را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: در دوره اول که از سال ۷۶۰ تا سال ۷۶۷ هـ. ق. می‌باشد، شاه شجاع گرفتار مخالفت برادرش شاه محمود شد. شاه محمود به کمک سلطان اویس ایلکانی، شیراز را متصرف گردید و شاه شجاع به سوی کرمان متواری شد تا اینکه در سال ۷۶۷ شاه شجاع مجدداً شیراز را متصرف شد (سمرقندی، ۱۳۷۲/ج ۱: ۱۳۶-۳۵۹). در دوره دوم که از سال ۷۶۷ تا ۷۷۶ طول کشید، مخالفت شاه محمود با شاه شجاع ادامه داشت و هر دو برای جلب کمک سلطان اویس، ختر او را خواستگاری نمودند؛ ولی دختر نصیب شاه محمود شد. بدین ترتیب بود که او برای مدتی به استظهار ایلکانیان از مزاحمت شاه شجاع آسوده گشت تا اینکه در سال ۷۷۶ هـ. ق. فوت نمود (خواندمیر، ۱۳۶۲/ج ۳: ۲۵۴-۲۵۳). در این دوره یکی از گرفتاری‌های شاه شجاع، طغیان پهلوان اسد حاکم کرمان است که او نیز در سال ۷۷۶ دستگیر شده به قتل می‌رسد (میرخواند، ۱۳۳۹/ج ۴: ۵۳۹). دوره سوم حکومت شاه شجاع از سال ۷۷۶ تا سال ۷۸۶ هـ. ق. است. در این زمان، تنها مزاحم شاه شجاع در داخله مملکت شاه

یحیی، برادرزاده و داماد اوست که گاه گاهی سر از فرمان او می پیچید (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۶). در این دوره، چون شاه شجاع تا اندازه ای از وضع کشور خود مطمئن بود به آذربایجان لشکر کشید ولی پس از تصرف آن ایالت ناچار به شیراز برگشت و از ضعف دولت آل جلائر استفاده کرده متصرفات خود را از طرف شمال تا نواحی سلطانیه بسط و توسعه داد (خواندمیر، ۱۳۶۲/ج ۲۴۸: ۳). اواخر این دوره مصادف است با لشکرکشی های امیر تیمور به ایران. شاه شجاع برای جلوگیری از حملات تیمور با او باب مکاتبه را باز نمود و فرزندش زین العابدین را به تیمور سپرد تا حکومت خاندانش تحت حمایت امیر تیمور درآید (یزدی، ۱۳۳۶: ۳۱۱-۳۱۰).

ابوالفوارس جلال الدین شاه شجاع، چراغ دودمان آل مظفر و در علم و مروّت و فضایل، یگانه روزگار بود. او عالم پرور و شاعر نواز و اهل فضل بوده است (دولت شاه سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۲۵). شاه شجاع مردی عالم و دانشمند و صاحب ذوق و قریحه بوده و تعصب و سختگیری پدر را نیز نداشت. از این رو محضرش مجمع علما و دانشمندان و شعرا بوده است. از جمله شاعران زمان او خواجه عماد بود که شاه شجاع نسبت به او اعتقادی عظیم داشت (خواندمیر، ۱۳۶۲/ج ۳: ۳۱۵). از مدّاحان شاه شجاع می توان از خواجه حافظ شیرازی نام برد که ابتدا مدّاح شیخ ابواسحاق اینجو بود و در دربار او به خوشی و عزّت روزگار می گذرانید. اما چون در سال ۷۵۴ هـ. ق شیراز به تصرف امیر مبارزالدین محمد درآمد، خواجه به ناچار خود را به این خانواده نزدیک ساخته و شاه شجاع را در طی غزلیاتی مدح گفت. در واقع، سرودن اشعاری در مدح شاه شجاع توسط حافظ کاملاً طبیعی به نظر می رسد. به نوشته مؤلف کتاب از کوچه رندان:

«هنگامی که شاه شجاع در شیراز بر جای محتسب (امیر مبارزالدین محمد) نشست شادخواری دوران بواسحقی را تجدید کرد. شهر رندان (شیراز) با آغاز امارت او یک لحظه سختیها و تندیهای محتسب را از یاد برد و مزده ی رندان ی حافظ را که «دور شاه شجاع است می دلیر بنوش» مثل سروش غیب تلقی کرد. برای حافظ که از حکومت محتسب آن همه

نارضایتی داشت، این تغییر اوضاع مایه امید بود» (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۱۱۰).

نام شاه شجاع دست کم در پنج غزل حافظ آمده و می‌توان حدس زد که بسیاری دیگر از غزل‌های وی هم اشاره به شاه شجاع دارد (آربری، ۱۳۴۶: ۱۷۶). با این وجود، شاه شجاع اگر لازم می‌دید حتی ابایی از کور کردن چشمان پدر و فرزند خویش نیز نداشت. طبع حساس شاعرانه شاه شجاع، برای کسی که در جست و جوی قدرت نمی‌توانست پدر و برادر و فرزند خود را نیز تحمل کند، زندگیش را یکسره پر از تزلزل و سوءظن می‌کرد. علاقه او به شراب، تعزیر عهد محتسب را منسوخ کرد. مستی و شرابخواری نیز به او بهانه‌ای می‌داد تا بخشش‌ها و ظرافت‌های بواسحقی را تجدید کند و این همه او را در شهر رندان محبوب می‌کرد (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۱۱۱).

از مرگ شاه شجاع تا قتل عام شاهزادگان مظفری بدست امیر تیمور گورکان، یعنی از سال ۷۸۶ هـ. ق تا ۷۹۵ هـ. ق که بیش از نه سال طول نکشید، دولت آل مظفر به سرعت رو به زوال رفت. اگرچه شاه شجاع، شاهزادگان و بازماندگانش را به اتحاد و اتفاق سفارش کرد و هر کدام را سهمی از قلمرو داد تا به آن اکتفا کنند، اما نفاق و دشمنی جزو ذاتی این خاندان بود. از همین رو طولی نکشید که میان آنها زد و خورد آغاز شد که تا پایان حکومت مظفریان نیز ادامه پیدا کرد.

در هر حال، در سال ۷۸۷ هـ. ق فرستاده امیر تیمور به کرمان آمد و خواستار اطاعت حکمران آن دیار از تیمور شد. سلطان احمد مظفری هم که آوازه قدرت و عظمت تیمور را شنیده بود خطبه و سکه را به نام تیمور کرد و فرستاده او را با تحف و هدایا روانه نمود (نوایی، ۱۳۷۰: ۳۹).

یورش سه ساله تیمور به نواحی گوناگون ایران از سال ۷۸۸ هـ. ق آغاز شد. در سال ۷۸۹ هـ. ق به آذربایجان رسید و در آنجا بر اساس وصیت شاه شجاع، سلطان زین‌العابدین را به خدمت خود خواند تا منشور حکومت فارس را به او بدهد اما زین‌العابدین ترسید و نزد تیمور

نرفت. این موضوع بهانه‌ای شد برای اینکه تیمور به قلمرو آل مظفر حمله کند. تیمور اصفهان را گرفت و مأموران مالیاتی او در اصفهان بر مردم سخت گرفتند. در پایان کار نیز تیمور دستور قتل عام مردم اصفهان را صادر کرد (یزدی، ۱۳۳۶/ ج ۱: ۳۱۲). بعد از قتل عام اصفهان، امیر تیمور به شیراز رفت. سلطان زین‌العابدین از ترس فرار کرد. امیر تیمور طی نامه‌ای تمام شاهزادگان مظفری را احضار نمود. در این هنگام برای تیمور در ماوراءالنهر گرفتاری‌هایی پدید آمد و مجبور به بازگشت شد. از این رو، حکومت شیراز را به شاه یحیی سپرد و به ماوراءالنهر رفت. در غیبت تیمور، شاهزادگان مظفری به جان هم افتادند. ابتدا سلطان احمد و سلطان زین‌العابدین، شیراز را از چنگ شاه یحیی به درآوردند. سپس شاه منصور اصفهان و شیراز را گرفت و زین‌العابدین را نابینا کرد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۹).

موفقیت‌های تیمور در ماوراءالنهر و ایران و حمام خون اصفهان و تصرف شیراز هیچ کدام درس عبرتی برای مظفریان نشد؛ چون به محض این که چشم تیمور را دور دیدند، دشمنی دیرینه خود را بروز دادند. در چنین وضعیتی، شاه منصور یکی از شاهزادگان بی‌باک مظفری، درصدد احیای قلمرو از دست رفته آل مظفر برآمد. شاه منصور در چنین شرایطی بر آن بود تا بازماندگان مظفری را علیه تیمور با خود هماهنگ کند اما یورش تیمور سریع‌تر از اقدام او انجام گرفت. تیمور در یورش پنج ساله خود، توجه خود را به قلمرو آل مظفر معطوف داشت. کوشش‌های شاه منصور برای اتحاد دودمان مظفری و مقابله با تیمور بی‌نتیجه ماند. از این رو، تصمیم گرفت که به تنهایی جلو نیروهای تیمور بایستد در حالی که نیروهای چهارهزار نفره‌اش قابل قیاس با انبوه سپاه تیمور نبود. او مردانه جنگید و حتی نزدیک بود به تیمور برسد و او را از پای درآورد. سرانجام شاه منصور با وجود آن همه رشادتی که نشان داد، در میدان جنگ کشته شد (یزدی، ۱۳۳۶/ ج ۱: ۴۳۶-۴۳۳). صاحب کتاب تذکره الشعرا پیرامون واکنش تیمور هنگام شنیدن خیر کشته شدن شاه منصور چنین نوشته است: «و صاحب قرانی در تلف شدن شاه منصور تأسف خورد و گفتی که چهل سال مصاف کردم و با دلیران و جنگاوران نبرد آزمودم به

مردانگی و شجاعت شاه منصور، دیگری ندیده‌ام» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۳۸: ۲۳۲).

در هر حال، پس از کشته شدن شاه منصور، امیر تیمور مدت یک ماه در شیراز به عیش و عشرت گذراندید، آنگاه قصد عزیمت به اصفهان نمود. منتهی قبل از حرکت ابتدا همه شاهزادگان مظفری را مقید ساخت و سپس زمام امور فارس را به فرزندش امیرزاده عمر شیخ سپرد و خود به همراه اسرا رهسپار اصفهان گشت. هنگامی که امیر تیمور به محل قمشه^۷ (مهیار) رسید و در آنجا اردو زد، در تاریخ سه شنبه هشتم رجب^۸ سال ۷۹۵ هـ ق فرمان قتل عام آن شاهزادگان را صادر نمود (یزدی، ۱۳۳۶/ ج ۱: ۴۲۲). با این وجود، پس از قتل عام شاهزادگان مظفری توسط امیر تیمور، سلطان معتصم پسر سلطان زین العابدین که آخرین بازمانده آل مظفر است، خروج نمود (غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۲۴۴). اما سلطان معتصم در جنگ با میرزا اسکندر نواده امیر تیمور کشته شد و بدین ترتیب به زندگی آخرین بازمانده خاندان مظفری پایان داده شد (ستوده، ۱۳۸۵/ ج ۱: ۲۶۱). یکی از شعرای آنروزگار در وصف حال این دودمان چنین سروده:

به عبرت نظر کن به آل مظفر	شهرانی که گوی از سلاطین ربودند
که در هفتصد و پنج و تسعین زهجرت	دهم شب ز ماه رجب چون غنودند
چو خرما بنان در زمانی برستند	چون تره به اندک زمانی درودند

(غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۲۲۴)

گفتاری در باب اتابکان لر بزرگ

واژه لر را برای اولین بار در نوشته های بعضی از مورخین و جغرافی نگاران قرن چهارم هجری آمده است. بعد از آن می بینیم که اغلب به صورت بلاداللور، اللریه و لوریه ضبط شده است. لرستان یعنی اراضی لرنشین مقارن استیلای مغول به دو قسمت لر بزرگ و لركوچک^۹ تقسیم شد. لر بزرگ همان ناحیه بختیاری و کهگیلویه بود که بین فارس و خوزستان و اصفهان و

لر کوچک قرار داشت و مرکز آن شهر ایذج یا مال امیر^{۱۰} بوده و لر کوچک با لرستان فعلی تطبیق می‌کرد و مرکز آن شهر خرم آباد بوده است (امان‌اللهی، ۱۳۷۰: ۱۵).

سلسله‌ای که از حدود نیمه قرن ششم هجری در لر بزرگ اقتدار یافت و به نام امرای فضلویه یا اتابکان خوانده می‌شدند، در اصل از کردان ناحیه جلب السماق^{۱۱} شام بوده‌اند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶). اینان از طریق میافارقین و آذربایجان به ایران آمده و مقارن ابتدای قرن ششم هجری در حدود اشتران‌کوه و جلگه های شمالی آن رحل اقامت افکندند. رئیس این قبیله مهاجر کرد، ابوطاهر بن علی بن محمد نام داشت و چون جد نهم او به اسم فضلویه مشهور بوده فرزندان او را امرای فضلویه نیز گفته‌اند (بارتولد و دیگران، ۱۳۷۰/ ج ۲: ۳۱۲).

ابوطاهر به روایتی پسر محمد و به روایتی پسر علی از نوادگان ابوالحسن فضلوی بود. وی جوانی شجاع بود که به خدمت سلغریان (اتابکان فارس) درآمد و از سوی اتابک سنقر به جنگ با حکام شبانکاره فرستاده شد. ابوطاهر توانست در آن جنگ بر شبانکارگان پیروز شود و از سوی سنقر به حکومت بر ناحیه لر بزرگ گمارده شد (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۶-۴۵). ابوطاهر زمانی که به همت و معاونت اتابک سنقر به حدود لرستان رسید و بر آن دیار استیلا یافت؛ به قول مؤلف روضه الصفا: «هوس استبداد و استقلال در دماغش جای گرفته حکم کرد که مردم او را اتابک خوانند و فرزندان او را مرعی داشتند...» (میرخواند، ۱۳۳۹/ ج ۴: ۶۲۴). از این جهت است که اغلب مورخین آغاز حکمرانی اتابکان لر بزرگ را از همین سال ۵۵۰ هـ. ق و مؤسس این سلسله را ابوطاهر می‌دانند.

پس از مرگ ابوطاهر در سال ۵۵۰ هـ. ق امارت به پسرش ملک هزار اسب رسید و تا سال ۶۲۶ هـ. ق امارت داشت. در زمان وی اقوام و قبایل کرد ساکن جبل السماق شام به لر بزرگ کوچ کردند. اتابک هزار اسب بعد از آمدن قبایل و طوایف مزبور به شولستان (ممسنی کنونی) حمله برد و آنجا را نیز مسخر ساخت (نطنزی، ۱۳۳۶: ۴۱-۴۰). اتابک هزار اسب از خلیفه عباسی

تقاضای لقب اتابکی نمود و خلیفه نیز تقاضای او را پذیرفته، برایش خلعت و منشور اتابکی فرستاد (خواندمیر، ۱۳۶۲/ ج ۳۰: ۲۳۶).

پس از درگذشت اتابک هزار اسب، فرزندش تکه در سال ۶۲۶ هـ. ق به حکومت رسید. تکه لر نواده دختری تکه (از اتابکان سلغری فارس) بود و هم به نام او موسوم شده بود. اما وی با معارضه سلغریان مواجه شد و در چند جنگ که بر سر منطقه شولستان روی داد بر آنها پیروزی یافت. یک نوبت هم سپاه خلیفه (المستعصم بالله) را که از جانب خوزستان به قلمرو وی تجاوز کرده بود، مغلوب و منهزم کرد. با این حال، او نیز همچون پدرش عنوان اتابکی را از خلیفه دریافت نمود (بدلیسی، ۱۳۴۲: ۴۸). در سال ۶۵۵ هـ. ق که هلاکوخان عازم فتح بغداد بود، اتابک تکه به خدمت او رسید و اظهار اطاعت نموده و در فتح بغداد هلاکوخان را یاری داد. اما در محاصره بغداد و قتل خلیفه هر چند با موبک ایلخان همراه بود، از آنچه روی داد اظهار تأسف کرد و بعد هم بدون اطلاع ایلخان به ولایت خود بازگشت. این اقدام نوعی طغیان بر ضد مغول بود و هلاکوخان کیتوبوقانویان را برای دستگیری او به لرستان فرستاد. اتابک تکه در قلعه‌ای متحصن شده و مقاومت سختی نشان داد. سرانجام هلاکوخان به وی امان داد اما بلافاصله او را دستگیر کرده و در تبریز در سال ۶۱۶ هـ. ق به قتل رساند (میرخواند، ۱۳۳۹/ ج ۲۶: ۴-۶۲۵).

پس از قتل اتابک تکه، هلاکوخان حکومت لر بزرگ را به شمس الدین الب ارغون برادر تکه داد. اتابک الب ارغون مدت پانزده سال حکومت کرد و در آبادانی لر بزرگ کوشید و از او دو پسر به نام های یوسف شاه و عمادالدین پهلوان باقی ماند (خواندمیر، ۱۳۶۲/ ج ۳: ۲۳۷). اتابک یوسف شاه که هنگام مرگ پدر در خدمت اباقاخان بود به فرمان خان مغول به حکومت رسید. با این حال، اغلب در اردو به سر می برد و در جنگ‌های اباقاخان شرکت می نمود. چنانکه زمانی که اباقاخان برای سرکوبی حکام گیلان به آن حدود رفت و نزدیک بود گرفتار گردد، اتابک یوسف شاه او را از مرگ نجات داد. به این جهت اباقاخان او را مورد لطف خویش

قرار داده و خوزستان، کهگیلویه، شهر فیروزان و جرابدقان را ضمیمه قلمرو او ساخت (نطنزی، ۱۳۳۶: ۵-۴۴).

چون اباقاخان درگذشت و سلطان احمد تکودار به ایلخانی رسید و نزاع و اختلاف بین سلطان احمد و ارغونخان بروز نمود، اتابک یوسف شاه با دو هزار سوار و ده هزار پیاده به کمک سلطان احمد رفت و در ملازمت او بود (خواندمیر، ۱۳۶۲/ ج ۳: ۲۳۷). اتابک یوسف شاه سپس به خدمت ارغون خان که پس از احمد تکودار به ایلخانی رسیده بود، رفت و مورد عنایت قرار گرفت. اتابک یوسف شاه به فرمان ایلخان به لرستان بازگشت و در آنجا در سال ۶۸۴ هـ. ق وفات یافت (بدلیسی، ۱۳۴۲: ۲-۵۱).

پس از اتابک یوسف شاه، پسرش افراسیاب به فرمان ارغونخان به حکومت لر بزرگ رسید. اتابک افراسیاب برادرش احمد را در اردوی مغول گذاشته به لرستان رفت و در فرمانروایی، خشونت و سطوت بسیار نشان داد. ابتدا افراد خاندان، وزیر پدرش را دستگیر نموده و ایشان را به وضعی شنیع کشت و جماعتی از کسان ایشان از ترس به اصفهان پناه بردند. افراسیاب برای دستگیری آن جماعت، قزل عم زاده پدرش را به اصفهان روانه داشت و این واقعه مقارن با مرگ ارغون خان مغول و پریشانی اوضاع دربار ایلخانی بود (میرخواند، ۱۳۳۹: ۲۸-۶۲۷).

اتابک افراسیاب زمان را برای قیام و طغیان بر ضد مغول مناسب دید و دستور داد اتباعش مغولانی را که در اصفهان مقیم بودند، بکشند. قزل و سلفر شاه اتفاق نموده و شحنة اصفهان، بایدو را کشتند و بر شهر مستولی گشته و جمع لران را که بدانجا گریخته بودند از میان برداشتند. اتابک افراسیاب این واقعه را مقدمه دولت خود دانست و به فکر افتاد که مملکت ایران را به کلی از دست مغول مستخلص گرداند (نطنزی، ۱۳۳۶: ۴۶). اتابک افراسیاب نزدیکان خود را به امارت ولایاتی از حدود همدان تا کنار دریای فارس، اعزام کرده و عزم استخلاص دارالملک مغول را جزم گردانید. افراسیاب در کره رود (قهرود) با مغولان جنگی نمود و آنان را شکستی سخت داد و با اهل و عیال آنان به زشتی تمام رفتار کرد. به این جهت مغولان برگشته شکستی

سخت به لران وارد ساختند (مستوفی، ۱۳۳۹: ۵۴۷).

هنگامی که غازان خان به ایلخانی رسید اتابک افراسیاب به خدمت او رفت و مثل سابق به حکومت لر بزرگ برقرار شد. در سال ۶۹۵ هـ. ق که غازان خان به بغداد می‌رفت، اتابک افراسیاب در همدان نزد او رفت و سپس اجازه یافته به لر بزرگ برگشت ولی در میانه راه به امیر هرداق حاکم فارس که نزد ایلخان می‌رفت، برخورد و او اتابک را با خود پیش غازان برده و اتابک افراسیاب را متهم به عدم اطاعت از خان مغول نمود و آن قدر در گفته‌اش پافشاری کرد که فرمان قتل او صادر شد (رشیدالدین، ۱۳۶۷/ج ۲: ۱۰۶).

پس از قتل اتابک افراسیاب، اتابک احمد به فرمان غازان خان به حکومت لر بزرگ رسید. او مردی سلیم النفس بود و با شعرا و اهل ادب به حسن سلوک رفتار می‌کرد. صاحب مجمع الانساب او را قره‌العین اتابکان و خلاصه خاندان لر بزرگ می‌داند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۰۸). این بطوطه که در زمان حکومت اتابک افراسیاب ثانی پسر اتابک احمد به لرستان مسافرت کرده، در مورد اتابک احمد چنین می‌نویسد: «احمد پادشاه خوبی بوده است و من از مردم موثق شنیدم که او در قلمرو حکومت خود صد و شصت خانقاه آباد کرده است و از این تعداد چهل و چهار تا در خود ایذج بود...» (ابن بطوطه، ۱۳۷۰: ۴۱-۲۴۰). اتابک احمد در ادبیات فارسی نیز نام نیکی از خود به یادگار گذاشته و سه کتاب فارسی به نام او تألیف شده که عبارتند از: تاریخ معجم فی آثار ملوک عجم تألیف شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی، معیار نصرتی در فن عروض که در سال ۷۱۳ هـ. ق فخری اصفهانی به نام او تألیف کرده و تجارب السلف به قلم هندوشاه بن سنجر نخجوانی که ترجمه‌ای است از کتاب فخری ابن طقطقی (غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۱۷۱).

اتابک رکن‌الدین یوسف شاه پسر و جانشین اتابک نصرت‌الدین احمد است. در زمان او سلطان ابوسعید آخرین ایلخان مغول وفات یافت و در ایران سلسله‌های مختلفی روی کار آمد. اتابک یوسف شاه نیز از وضع آشفته ایران استفاده کرده بنای استقلال گذاشت و شوشتر و حویزه

و بصره را ضمیمه‌ی متصرفات خود نمود (نطنزی، ۱۳۳۶: ۴۸). مدت حکومت او شش سال بود و در ششم جمادی الاول سال ۷۴۰ هـ. ق در شوشتر وفات یافت. جسدش را به ایذج بردند و در مدرسه‌ای که به رکن آباد موسوم بود، مدفون ساختند (سمرقندی، ۱۳۷۲/ ج ۱: ۱۹۸).

مظفرالدین افراسیاب بن اتابک نصرالدین احمد بعد از برادر به حکومت رسید و با مردم به عدل و داد رفتار نمود. در زمان اتابک افراسیاب، شیخ ابواسحاق اینجو بر فارس تسلط یافت و در لرستان نیز اعمال نفوذ نموده از لران در جنگ با امیر مبارزالدین محمد کمک خواست (ستوده، ۱۳۴۷/ ج ۲: ۱۴).

اتابک نورالورد پسر افراسیاب پس از پدر به حکومت رسید و بنای عیش و عشرت گذاشت و دست به بذل و بخشش گشود و بر سر راه ها، بقاع خیر و رباطات بنا کرد و املاک زیادی بر آنها وقف کرد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۴۹). اتابک نورالورد مناسبات دوستانه‌ای با شیخ ابواسحاق اینجو برقرار کرد و زمانی که شیخ ابواسحاق از برابر امیر مبارزالدین و شاه شجاع مظفری گریخت و به لرستان آمد، نورالورد به او یاری رساند. اما چون ابواسحاق به اصفهان برگشت، امیر مبارزالدین برای سرکوبی نورالورد در سال ۷۵۷ هـ. ق به لرستان آمد، او را گرفته و چشمانش را میل کشید و نابینا ساخت (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶/ ج ۲: ۹۵۰). سپس امیر مبارزالدین مظفری، حکومت لرستان را به پسر عموی نورالورد، یعنی اتابک پشنگ پسر سلغر شاه پسر نصرت الدین احمد داد (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۲).

در زمان اتابک پشنگ، شاه منصور مظفری که از طرف سلطان احمد ایلکانی در شوشتر حکومت داشته و سپس استقلال یافته بود، به ولایت لر بزرگ می‌تاخت. او برای دفع خطرات شاه منصور از شاه شجاع طلب کمک کرد. شاه شجاع به درخواست سلطان احمد درصدد تنبیه عادل آقا حاکم سلطانیه بود، دفع شاه منصور را به بعد از مراجعت از سلطانیه موکول کرد (همان: ۹۹).

اتابک پشنگ در سال ۷۹۲ هـ. ق پس از سی و پنج سال حکومت وفات یافت (غفاری

کاشانی، ۱۳۴۳: ۱۷۱). پس از او، پسرش احمد به حکومت رسید. لرستان در عهد او به ضعف و آشفتگی دچار گشت. در زمان او شاه منصور مظفری به لرستان لشکر کشید و اتابک احمد فرار اختیار نمود و به اردوی امیر تیمور رفت (کتبی، ۱۳۳۵: ۱۱۹).

هنگامی که در سال ۷۹۵ هـ ق امیر تیمور به عزم تسخیر فارس به خوزستان رسید، اتابک احمد در دزفول به خدمت او رسید و با اجازه امیر تیمور به لرستان مراجعت نمود. اما تیمور برادران او را که افراسیاب و مسعود شاه نام داشتند به سمرقند فرستاد تا اگر اتابک احمد از فرمان او سرپیچد یکی از برادران را به حکومت لر بزرگ بگمارد ولی پس از چندی امیر تیمور لرستان را بین او (احمد) و برادرش افراسیاب تقسیم کرد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۵۱-۵۰).

چون افراسیاب به لرستان آمد بین آن دو اختلاف افتاد و افراسیاب برادرش احمد را دستگیر ساخته به اردو فرستاد. ولی امیر تیمور وی را عفو نمود و مجدداً حکومت لرستان را بدو داد. پس از رفتن تیمور، امیر زاده پیر محمد اتابک احمد را گرفته در قلعه قهندز فارس زندانی ساخت. در سال ۸۸۱ هـ ق که امیرزاده اسکندر به حکومت فارس رسید، او را از زندان نجات داد و به حکومت لر بزرگ فرستاد. اتابک احمد چون به لرستان رسید دوباره بنای ظلم و ستم گذاشت تا این که جمعی بر ضد او متفق شدند و در همان سال به قتلش رسانیدند (همان: ۲-۵۱).

پس از اتابک احمد، پسرش ابوسعید مدّتی به حکومت پرداخت و پس از او نیز پسرش شاه حسین به قدرت رسید. شاه حسین در سال ۸۲۷ هـ ق به دست غیاث الدین بن کاوس بن هوشنگ کشته شد و در زمان همین غیاث الدین است که میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا را شاهرخ لشکر به لرستان برد و او از مقابل لشکریان تیموری متواری شد و به این ترتیب حکومت این خاندان در سال ۸۲۷ هـ ق خاتمه یافت (غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۱۷۱).

بررسی روابط آل مظفر با اتابکان لر بزرگ

حال می خواهیم روابط آل مظفر با اتابکان لر بزرگ را توضیح دهیم. مطلب را با شرف-

الدین مظفر شروع خواهیم کرد و به قضایای دیگری همچون امیر مبارزالدین محمد و اتابک نورالورد و غیره خواهیم پرداخت.

شرف الدین مظفر و اتابک افراسیاب لر

مقارن جلوس گیخاتو، ایلخان مغول، اتابک افراسیاب پسر یوسف شاه از اتابکان لر بزرگ همانند زمان ارغون خان مجدداً در لرستان سر به شورش و عصیان برداشت (میرخواند، ۱۳۳۹/ ج ۴: ۶۲۸-۶۲۷). گیخاتو درصدد سرکوبی اتابک افراسیاب برآمد و لشکری را برای حمله به لرستان آماده نمود. اما امیر شرف الدین مظفر به واسطه همجواری با لرستان و سوابق دوستی که با اتابکان لر بزرگ داشت، داوطلب شد که بدون جنگ و خونریزی این مهم را انجام دهد و او را مطیع و منقاد سازد. گیخاتو قبول نموده او را نزد اتابک افراسیاب فرستاد (مستوفی بافقی، ۱۳۴۲/ ج ۱: ۹۶). امیر شرف الدین مظفر نیز نزد افراسیاب رفته و از سوی اتابک دوستانه پذیرفته شد. شرف الدین او را نصیحت نموده و به قول محمود کتبی صاحب تایخ آل مظفر: «هرآنچه مصلحت اتابک و صلاح رعایای آن دیار بود بگفت. اتابک بر سخنان او اعتماد کرد و مصاحب او متوجه اردو شد و از آنجا به امثله و احکام و نوازش و تربیت بر وفق مراد مراجعت نمود.» (کتبی، ۱۳۳۵: ۵).

بر اثر این حسن تدبیر، بیش از پیش بر قدر و منزلت شرف الدین مظفر نزد ایلخان افزوده شد و وجهتش در دربار به جایی رسید که بعد از مرگ گیخاتو در سال ۶۹۴ هـ. ق ایلخان غازان بنا به مرسوم سلاطین مغول، همه علائم امارت و بزرگی از قبیل خلعت ها، نشانها، طبل، علم و شمشیر را به او ارزانی داشت (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۳۶).

امیر مبارزالدین محمد و اتابک نورالورد

روابط دوستانه‌ی خاندان آل مظفر و اتابکان با گذشت زمان پابرجا باقی نماند. بطوری که روابط این دو خاندان در عهد مبارزالدین محمد و اتابک نورالورد به تیرگی گرایید و چنانکه در سطور آینده گفته خواهد شد، منجر به مرگ اتابک لر گردید.

آن گونه که در تاریخ آل مظفر گفته شده: « در سال ۷۵۶ اصفهان بوسیله شاه شجاع مظفری در محاصره درآمد و سید جلال میرمیران حاکم شهر متحصن شد و شیخ ابواسحاق اینجو برای گرفتن کمک نزد اتابک نورالورد به لر بزرگ رفت و از وی برای مقابله با امرای مظفری درخواست کمک نمود» (کتبی، ۱۳۳۵: ۴۶). در پی استمداد ابواسحاق اینجو از اتابک لر، اتابک نورالورد لشکری ترتیب داده و شاه شیخ ابواسحاق به اتفاق او و سپاهیان لر، برای استخلاص اصفهان حرکت کرد. شاه شجاع، وقتی از این امر اطلاع یافت محاصره اصفهان را رها ساخته و ضمن تقاضای کمک از پدر به مقابله شتافت و چون به منزل فیروزان رسید، امیر مبارزالدین محمد با لشکریان خود به او ملحق گردید. مبارزه و جنگ با چنین حریفان قدرتمندی به صلاح مخالفان نبود و از همین رو شاه شیخ بدون درگیری به شوشتر رفت و الوار به لرستان برگشتند (میرخواند، ۱۳۳۹/ ج ۴: ۴۹۶).

بار دیگر در سال ۷۵۷ هـ. ق شیخ ابواسحاق به اصفهان آمده، به دستگیری میرمیران لشکری مرتب ساخته در آنجا مستقر شد. امیر مبارزالدین محمد هم باز به محاصره شهر پرداخت ولی چون زمستان رسید، محاصره اصفهان را به خواهرزاده خود شاه سلطان وا گذاشته، خود برای سرکوبی اتابک لر به لرستان رفت (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶/ ج ۲: ۹۵۰). غیر از جلال‌الدین میرمیران حاکم اصفهان، حکمران دیگری که پیوسته از شاه ابواسحاق جانبداری می‌کرد اتابک لرستان، نورالورد بود. در نتیجه امیر مبارزالدین در اندیشه سرکوبی او افتاد.

با این حال، امیر مبارزالدین محمد به علت این که شرف‌الدین مظفر با اجداد اتابک نورالورد در ایام گذشته رابطه دوستانه‌ای داشت و نیز از جهت مواصلت اتابک نورالورد با خاندان قراختایی کرمان، با شاه شجاع و شاه محمود خویشی داشت، نمی‌خواست با او مقابله برخیزد ولی چون اتابک نورالورد با امیر شیخ ابواسحاق متحد شد و لشکر به مدد او فرستاد، در مخالفت اتابک شبهه‌ای نماند. با اینکه امیر مبارزالدین محمد به دلیل این عمل سخت متغیر شد اما به واسطه دوستی با پدران او ابتدا مولانا ناصرالدین خنجی و سپس امیرکمال‌الدین حسین رشیدی و خواجه رکن‌الدین عمیدالمک و خواجه صدرالدین اناری را فرستاد تا او را از

مخالفت باز دارد ولی نصیحت آنان کارگر نیفتاد و امیر مبارزالدین محمد عازم لرستان شد (کتبی، ۱۳۳۵: ۵۱). مؤلف تاریخ آل مظفر جنگ میان امیر مبارزالدین محمد و اتابک نورالورد را چنین شرح می دهد:

«امیر مبارزالدین محمد در اواخر محرم ۷۵۷هـ ق عازم لرستان شد ... چند روز بعد شاه شجاع به پدر ملحق شد، عزیمت جزم گشت، چون به مرحله بهبهان رسیدند هوا به گرمی تغییر می یافت. در اثنای این خبر رسید که کیومرث با شیخ عیسی کرد و دیگر امرا و سرداران قریب ده هزار سوار و پیاده جمع کرده اند و جنگ را آماده شد. امیر مبارزالدین یاسامیشی^{۱۲} کرد و میمنه را به شاه شجاع داد و مسیر را به شاه محمود و خود در قلب لشکر بایستاد و شاه یحیی را پیش خود بداشت تا فریقین به هم رسیدند، جنگی اتفاق افتاد که انگشت تحیر در دهان همگان بماند. عاقبت لشکر لر منهزم شد و کیومرث کشته شد» (همان: ۲- ۵۱).

پس از شکست عراق، اتابک نورالورد به قلعه ای موسوم به سوسن پناه برد و امیر مبارزالدین پسر خود شاه شجاع را به محاصره قلعه ای مذکور فرستاد. روز بعد، اتابک شمس الدین پشنگ پسر ملک سلغرشاه که پسر عم و داماد اتابک نورالورد بود با جماعتی از اکابر لرستان در ایچ پایتخت اتابکان لر بزرگ به خدمت امیر مبارزالدین آمده، اظهار اطاعت نمود و در مقابل، امیر مبارزالدین محمد او را به حکومت لرستان منصوب کرد و او را مأمور دستگیری اتابک نورالورد ساخت. اتابک پشنگ نیز پسر عم خود نورالورد را دستگیر کرده، نابینا ساخت و امیر مبارزالدین به شیراز مراجعت نمود (همان: ۵۲).

شاه شجاع مظفری و اتابک پشنگ

در مدّت زمامداری اتابک پشنگ، روابط اتابکان لر بزرگ و خاندان مظفری بسیار حسنه بود. اتابک پشنگ که توسط امیر مبارزالدین محمد به اتابکی لر بزرگ منصوب شده بود و به واسطه این کار مدیون آل مظفر بود، با شاه شجاع نیز روابط بسیار خوبی داشت و در جریان درگیری با شاه منصور از شاه شجاع کمک طلبید. شاه منصور مظفری هنگامی که سلطان احمد جلایر بر تخت سلطنت تبریز نشست به نزد وی رفت و از جانب سلطان جلایری مأمور فتح

شوستر شد. شاه منصور نه تنها بر شوستر دست یافت و همه دشمنان و مخالفان خود را از سر راه برداشت بلکه به تدریج بر تمامی خوزستان مسلط گردید و به صورت مکرر بر لرستان حمله می نمود (کتبی، ۱۳۳۵: ۹۸).

اتابک پشنگ، حکمران لرستان که به تنهایی قادر به مقابله با شاه منصور نبود به شاه شجاع شکایت نمود و از او خواست تا برای حمله و تصرف شوستر اقدام و بدان سو عزیمت نماید. ولی شاه شجاع که به درخواست احمد جلایر درصدد تنبیه عادل آقا حاکم سلطانیه بود از این رو دفع شاه منصور را به بعد از مراجعت از سلطانیه موکول نمود (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴-۵۹۹).

زمانی که شاه شجاع، سلطانیه را از تصرف عادل آقا بیرون آورد و به سلطان بایزید ایلکانی داد، به همراهی عادل آقا از راه لر کوچک، جهت دفع شاه منصور عازم شوستر شد و چون به حوالی خرم آباد رسید شخصی نزد ملک عزالدین حاکم لر کوچک فرستاد و دختر او را خواستگاری نمود. ملک عزالدین با این بهانه که دخترش نامزد سلطان احمد ایلکانی است، تقاضای شاه شجاع را رد نمود. شاه شجاع که از این مسئله خشمگین شده بود فرمان تسخیر قلعه خرم آباد را داد ولی ملک عزالدین حسین اظهار اطاعت نمود و دخترش را به عقد او درآورد (ستوده، ۱۳۸۵: ۱۹۷).

شاه شجاع پس از چهار روز اقامت در خرم آباد به طرف دزفول و شوستر به حرکت درآمد. اتابک پشنگ حاکم لر بزرگ به خدمت او رسید. شاه منصور نیز با پانصد، ششصد سوار از سپاهانش در آن طرف رودخانه شوستر فرود آمد. طرفین مدت یک هفته در همین وضعیت باقی ماندند و چون امکان عبور از رودخانه فراهم نبود کار به مصالحه انجامید. به این ترتیب، مسأله حملات شاه منصور به قلمرو لر بزرگ حل و فصل گردید. پس از این رویداد، شاه شجاع راه شیراز را در پیش گرفت و اتابک پشنگ نیز روانه‌ی ایذج شد (کتبی، ۱۳۳۵: ۱۰۱).

اکنون به بررسی روابط خصمانه شاه منصور مظفری با اتابکان لرستان خواهیم پرداخت. در اینجا، مسائل چندی از این گونه روابط را روشن خواهیم ساخت.

شاه منصور مظفری و اتابک پشنگ

در زمان سلطنت زین العابدین مظفری، روابط خصمانه شاه منصور با اتابک پشنگ همچنان ادامه داشت. در واقع، کشمکش های امرای مظفری با یکدیگر فرصت مناسبی را برای دخالت اتابک پشنگ در امور داخلی آن مظفر فراهم نمود.

هنگامی که خبر تصرف اصفهان توسط سلطان زین العابدین به شیراز که در اختیار شاه منصور بود رسید، برخی از مخالفان شاه منصور پس از اطمینان از صحت آن خبر، دست به کار شده به سلطان زین العابدین وعده دادند که در صورت حمله به شیراز به او مساعدت نمایند. در پی این نویدها، سلطان زین العابدین فرستادگانی نزد شاه یحیی روانه نمود و از او خواست که متفقاً علیه شاه منصور لشکرکشی نمایند. شاه یحیی پذیرفت و قرار شد که طرفین در موعد معین در حوالی شیراز به یکدیگر بپیوندند. از سوی دیگر اتابک پشنگ هم که با خیالات آنان همراه بود. به سبب خصومت دیرینه با شاه منصور پسر خود اتابک هوشنگ را مأمور نمود تا با هفتصد سوار به سپاهیان سلطان زین العابدین ملحق گردد (یزدی، ۱۳۳۶: ۴۲۵).

سلطان زین العابدین چون نیروهای خود را برای نبرد آماده یافت، عازم شیراز شد. طرفین در حدود پل نو (نزدیک شیراز) به یکدیگر رسیده و حمله نمودند. شاه منصور که از هر جهت آماده بود، به جای عبور از پل، دشمنان خود را غافلگیر کرد. بر اثر این تحرک مدبرانه و سرعت عمل شاه منصور، لشکریان سلطان زین العابدین و اتابک هوشنگ را که از هر عکس العملی بازمانده بودند رو به فرار نهاده و متفرق شدند و سلطان زین العابدین ناگزیر به اصفهان بازگشت (همان: ۴۲۶-۴۲۵).

شاه منصور مظفری و اتابک احمد بن پشنگ

در زمان حکومت اتابک احمد، روابط آل مظفر و اتابکان لر همچنان تیره بود. به علت اینکه در آغاز کار اتابک احمد - که در سال ۷۹۲ هـ.ق به حکومت رسید - ملک هوشنگ برادر کوچکتر علیه او برخاست ولی در جنگی کشته شد و میان طوایف لر اختلاف افتاد؛ لرستان در

این زمان به ضعف و آشفتگی بسیاری دچار گشت (غفاری کاشانی، ۱۳۴۳: ۱۷۱). این وضعیت آشفته، فرصت مناسب را در اختیار شاه منصور قرار داد تا بتواند ضمن انتقام گرفتن از اتابکان لر به خاطر اتفاقات گذشته، قلمرو خویش را نیز گسترش دهد. بدین ترتیب شاه منصور به لرستان لشکر کشید و اتابک احمد که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار نمود و به اردوی امیر تیمور رفت. شاه منصور نیز ملک اویس نامی را به حکومت لر بزرگ گماشت و خود به شیراز برگشت (کتبی، ۱۳۳۵: ۱۱۹)

همانطور که پیش از این اشاره شد، در سال ۷۹۵ هـ. ق که امیر تیمور برای تسخیر فارس به خوزستان رسید، اتابک احمد در دزفول به خدمت او رسید و امیر تیمور او را پس از فتح شیراز به حکومت لرستان منصوب کرد (نظری، ۱۳۶۶: ۵۰). در واقع، این آخرین ارتباط میان دو خاندان آل مظفر و اتابکان لر بزرگ بود. چون در سال ۷۹۵ هـ. ق بود که خاندان آل مظفر توسط امیر تیمور بر افتاد، در نتیجه به تمامی مناسبات امرای مظفوری با ملوک همجوار خاتمه داده شد.

نتیجه

روابط سیاسی بین حکومت هایی که پس از فروپاشی دولت ایلخانی بوجود آمدند به معنی واقعی کلمه، وجود نداشته است. اکثر این حکومت ها یا با هم اختلاف ایدئولوژیک داشتند یا چشم طمع به قلمرو یکدیگر دوخته بودند. هر کدام از این حکومت ها به آنچه در حیطه تصرف آنان بود راضی نبودند و قصد توسعه قلمرو خویش را داشتند. از این رو، همه آنها همدیگر را به چشم رقیب می نگرستند و در تضعیف هم گام برمی داشتند. هرگاه فرصتی می یافتند از تجاوز به یکدیگر ابایی نداشتند. در کنار این مسائل، مشکلات داخلی و کوتاه بودن عمر این حکومت ها نیز به آنان فرصت نداد به فکر گسترش روابط دوستی و حسن همجواری باشند. در عین حال، گاهی برای پاره ای از همکاری ها و یا اتحاد علیه دیگری، نمایندگان نزد هم می فرستادند اما هیچ گاه قرارداد یا موافقت نامه ای که ملزم به اجرای آن باشند در میان آنان حاصل نشد. پیرامون چگونگی روابط آل مظفر و اتابکان لر بزرگ بایستی متذکر شویم که در جریان

کشمکش امیر مبارزالدین محمد و شیخ ابواسحاق اینجو به دلیل آنکه اتابک نورالورد حاکم لر بزرگ جانب ابواسحاق را گرفت، لرستان به پناهگاهی برای دشمنان آل مظفر تبدیل شد. همین مسئله برای امیر مبارزالدین محمد که در صدد گسترش قلمرو خویش بود کافی به نظر می رسید تا اتابک نورالورد را از حکومت برکنار کند و با انتخاب اتابک پشنگ به صورت مستقیم در امور داخلی اتابکان لر دخالت نماید. این دخالت های مکرر امرای مظفری و اتابکان لر بزرگ در امور یکدیگر که بدون شک با هدف توسعه قلمرو صورت می گرفت، در دوران بعد نیز ادامه یافت. به طوری که در زمان شاه منصور مظفری، او توانست موجبات فرار اتابک احمد را از لرستان فراهم نماید و نماینده ای از جانب خود بر این منطقه بگمارد. اما طولی نکشید که با کشته شدن شاه منصور توسط امیر تیمور، دولت آل مظفر از بین رفت.

ذکر این مسئله ضروری است که سیاست گسترش متصرفات آل مظفر و به تبع آن برقراری روابط با ملوک همجوار که از بدو تأسیس این سلسله تا پایان حکومت شاه شجاع پیوسته مد نظر سران آن حکومت بود، در دوران شاهان بعدی آل مظفر یعنی در نه سال پایانی این سلسله ادامه نیافت. بدون شک علت اصلی این مسئله از یکسو درگیری های مداوم میان امرای مظفری برای کسب قدرت بود و از سوی دیگر حمله امیر تیمور گورگان به ایران دیگر فرصتی برای شاهان آل مظفر باقی نگذاشت تا به فکر برقراری روابط با ملوک اطراف و گسترش متصرفات خویش باشند.

یادداشت ها:

- ۱- غیاث الدین به مکارم اخلاق متحلی و به غایت مردی قوی هیکل و بلند قامت بود. چنانچه آورده اند که در یزد موزه-ای (چکمه) که به پای او راست آید یافت نمی شد. قالبی نو ترتیب کردند و شمشیر او به سنگ یزد سه من و نیم بود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۷ و غفاری، ۱۴۰۴ هـ. ق: ۲۸۱).
- ۲- معلم یزدی، در کتاب مواهب الهی نام پسر دوم غیاث الدین حاجی را محمود ذکر می کند (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۹).
- ۳- شهری در جوار یزد (اصطخری، ۱۳۷۳: ۶۱).
- ۴- مؤلف مجمل فصیحی، انقراض ملوک شبانکاره را در سال ۷۵۷ هـ. ق ذکر می کند (فصیحی خوافی، ۱۳۸۶/۲: ۹۴۹).

- ۵- بعضی ابرقویه نوشته اند. اهل فارس ابرکوه می نامند و به معنی بالای کوه است. شهری است در انتهای سرحد فارس در سه یا چهار فرسنگی یزد واقع است (یاقوت حموی، ۱۳۸۰/ج ۱: ۸۱ و اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۲۳).
- ۶- این قلعه که برخی پهن دز و فهندز نیز نوشته اند. بر تیغهی کوه مشرقی شهر شیراز به مسافت نیم فرسخ چسبیده به باغ دلگشا به بلندی سیصد ذرع یا کمتر، حصار از گچ و سنگ کشیده است (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۶۲۲/۲). البته جعفری در تاریخ یزد نام قلعه ای که شاه یحیی در آن محبوس بود را سربند شیراز ذکر می کند (جعفری، ۱۳۴۳: ۵۳).
- ۷- حمدالله مستوفی می نویسد: «در ما قبل، قمشه را از ملک عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۴۸).
- ۸- میرخواند تاریخ این واقعه را هفتم رجب ذکر می کند (میرخواند، ۱۳۳۹/ج ۴: ۵۹۳).
- ۹- در منطقه لر کوچک، دولت بنی خورشید معروف به اتابکان لرستان صغیر، از قرن ششم تا اوایل قرن یازدهم هجری حکومت خود را حفظ کرد. دولت مزبور درحوالی سال ۵۹۱هـ.ق توسط شجاع الدین خورشید بنیان نهاده شده و در سال ۱۰۰۵هـ.ق با استیلای صفویان در کلیه سرزمینهای لرستان صغیر، دولت بنی خورشید منقرض شد (بارتولد و دیگران، ۱۳۷۰/ج ۲: ۳۱۶-۳۱۵).
- ۱۰- در بختیاری «مال» در مصطلح لرها به معنی «مقر» و «خانه» است. مال امیر یعنی مقر امیر یا خانه امیر که مفهوم دیگر پایتخت و کرسی نشین باشد (غنی، ۱۳۵۰: ۱۱۵).
- ۱۱- جبل السماق، نام کوهی است عظیم از اعمال حلب غربی مشتمل بر شهرها و قریه ها و قلاع و مسکن طوایف اسماعیلیه بوده است (باور، ۱۳۲۴: ۶۴).
- ۱۲- یاسامیشی کردن: سامان سپاه کردن، منظم و مرتب داشتن سپاه (دهخدا، ۱۳۷۲/ج ۱۵: ۲۳۶۸۹).

منابع

- ۱- آبربی، آ. ج. (۱۳۵۳) شیراز مهد شعر و عرفان. ترجمه منوچهر کاشف. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- امان‌اللهی بهاروند، اسکندر (۱۳۳۷۰) قوم لر (پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران). تهران: آگاه.
- ۳- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۷۳) ممالک و مسالک. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری به کوشش ایرج افشار. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- ۴- بارتولد، و.و. و دیگران (۱۳۷۰) تاریخ دولتهای اسلامی و خاندانهای حکومتگر. ترجمه

- صادق سجادی. جلد دوم. تهران: تاریخ ایران.
- ۵- بدلیسی، امیرشرف خان (۱۳۴۳) *شرفنامه* (تاریخ مفصل کردستان). با مقدمه و تعلیقات و فهارس محمد عباسی، تهران: علمی.
- ۶- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۴۳) *تاریخ یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷- حافظ ابرو، شهاب الدین عبدالله (۱۳۵۰) *ذیل جامع التواریخ رشیدی* (شامل وقایع ۷۸۱-۷۰۳ ه.ق). به اهتمام خانبابا بیانی. تهران: انجمن آثار ملی.
- ۸- حافظ شیرازی، شمس الدین (۱۳۶۷) *دیوان حافظ*. با تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- ۹- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷) *فارسنامه ناصری*. تصحیح منصور رستار فسایی. ۲ جلد. تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین (۱۳۶۲) *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*. زیر نظر محمد دبیر سیاقی. چاپ سوم. جلد سوم. تهران: کتابفروشی خیام.
- ۱۱- رشید الدین، فضل الله (۱۳۱۳) *جامع التواریخ*. به سعی و اهتمام بهمن میرزا کریمی. جلد دوم. تهران: کتابخانه مرکزی.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۶) *از کوچه‌ی رندان (درباره‌ی زندگی و اندیشه حافظ)*. چاپ سوم. تهران: امیر کبیر.
- ۱۳- _____ (۱۳۷۸) *روزگاران (تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی)*. تهران: سخن.
- ۱۴- ستوده، حسینقلی (۱۳۸۵) *تاریخ آل مظفر*. چاپ دوم. ۲ جلد. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۵- سردار اسعد و لسان السلطنه سپهر (۱۳۷۶) *تاریخ بختیاری الاعصار فی تاریخ البختیار*. به اهتمام جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
- ۱۶- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲) *مطلع السعدین و مجمع البحرین*. به اهتمام

- عبدالحسین نوایی. جلد اول (دفتر اول و دوم). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۷- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳) مجمع الانساب به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- ۱۸- غفاری کاشانی، قاضی احمد (۱۳۴۳) جهان آرای غفاری. به همت مجتبی مینوی. تهران: کتابفروشی حافظ
- ۱۹- _____ (۱۴۰۴ ه.ق.) تاریخ نگارستان. به تصحیح و مقدمه و تزییل آقا مرتضی - مدرس گیلانی. تهران: کتابفروشی حافظ.
- ۲۰- غنی، قاسم (۱۳۵۰) تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم. تهران: کتابفروشی زوار.
- ۲۱- فریومدی، ابن یمین (۱۳۶۳) دیوان اشعار. به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد. تهران: کتابخانه سنایی.
- ۲۲- فصیح خوافی، احمد بن جلال الدین (۱۳۸۶) مجمل فصیحی. مقدمه و تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. جلد دوم و سوم. تهران: اساطیر.
- ۲۳- قزوینی (۱۳۶۳) یادداشت های قزوینی. به کوشش ایرج افشار. جلد نهم و دهم. تهران: علمی.
- ۲۴- کاتب، احمد بن حسین بن علی (۱۳۴۵) تاریخ جدید یزد. به کوشش ایرج افشار. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- ۲۵- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۴۲) جامع مفیدی. به کوشش ایرج افشار. جلد اول: تهران: کتابفروشی اسدی.
- ۲۶- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) نزهت القلوب. تهران: دنیای کتاب.
- ۲۷- معلم یزدی، معین الدین بن جلال الدین محمد (۱۳۲۶) مواهب الهی (در تاریخ آل مظفر). با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: اقبال.
- ۲۸- نایب فریومدی، غیاث الدین بن علی (۱۳۶۳) ذیل مجمع الانساب. به تصحیح میرهاشم

محدث. تهران: امیر کبیر.

۲۹- وزیرى کرمانى، احمد على خان (۱۳۴۰) **تاریخ کرمان** (سالاربه). به تصحیح و تحشیه و با مقدمه باستانی پاریزی. تهران: کتابخانه خاندان فرمانفرمایان.

۳۰- یاقوت حموی (۱۳۸۰) **معجم البلدان**. ترجمه علینقی منزوی، ویراستار محمد جوزی. جلد اول و دوم. تهران: میراث فرهنگی کشور.

۳۱- یزدی، شرف الدین علی (۱۳۳۶) **ظفرنامه** (تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان). به تصحیح محمد عباسی. تهران: امیر کبیر

